**مرگ نیما**

**اسلامی ندوشن، محمد علی**

خبر مرگ نیما چنان آرام بگوشها رسید؟چون نجوائی که گوئی بیم آن‏ داشت که خواب جامعهء ادبی ایران را بیاشوبد.مرگ او نیز چون گیش یکی‏ از بی‏آزارترین مرگها بود.نیما شصت و چند سال عمر کرد و نزدیک چهل سال‏ به شاعری پرداخت.در سراسر این دوران چون کیمیاگر سرسخت صبوری که‏ در کنج دکّهء خویش انزوا گید،نشست و به کشف شعر کوشید.ما هنوز نمی‏دانیم که توفیق یافته است یا نه،هنوز ارزش آثار نیما و حتّی کمیّت آن چنانکه‏ باید بر ما آشکار نیست.باید زمان بگذرد و لا اقل نیمی از مجموع نوشته‏های او انتشار یابد تا بتوان دربارهء مقام شاعری او به گفتگو پرداخت.لیکن آنچه را که از هم‏ اکنون بر سر آن حرفی نیست،شیوهء زندگی اوست.نیما شاعرترین شاعرترین شاعر روزگار ما بود،به شعر عشق می‏ورزید و عمر خود را بر سر آن تباه کرد.نیما یکی از کسانی‏ است که پیشهء شعر گفتن را بخودی خود بس می‏دانند؛پیشهء شعر نه بدانگونه که‏ قصیده‏ای در مدح این و آن با وصف عید و عزائی بسرایند و به صدای بلند بخوانند و با آن کسب معاش کنند.نه؛نیما شعر را سزاوار آن می‏دانست که بتوان عمری‏ در خدمت آن بسر برد،بی‏چشمداشت اجر و پاداشی.او می‏دانست که شعر بزرگ‏ می‏تواند ثمرهای بزرگ آورد،به نیروی زبان شعر و رسالت آن خوب واقف‏ بود،نیما در برابر همهء موانعی که بر سر راه شعر است مقاومت ورزید،پشت‏پا بر تنعّم‏ و مقام و نام زد،زخم زبانهای و ناکامیها را برخود هموار کرد؛زیرا برخلاف بسیاری‏ از«کهنه پردازان»و«نوپردازان»امروز،هنر شعر را به جدّ می‏گرفت،اهل‏ بازیگری و مسخرگی و سودطلبی نبود.در روزگار ما که صداقت و اسالت چون‏ سکّهء منسوخی از رواج افتاده،و هرکسی در ازای اندک کار کرده و نامرده‏ای‏ چندین برابر مزد می‏خواهد،وجود نیما نمونهء کمیابی بود و عجبی نیست که اینگونه تنها زندگی کرد.در تاریخ زبان کم نبودند کسانی که چون نیما زانو در شکم‏ فشردند و به عشق باریکی و موزونی و رقص اندیشه،به عشق کلام،از بیساری از مواهب زنگی خود را بی‏نصیب داشتند،و نیز برعکس،فراوان بودند کسانیکه‏ سخن را بزیر پای افکندند و آنرا چون نردبان برای دست یافتن به خواهشهای پست‏ بکار بردند.در اینجا حرف بر سر این نیست که زمانه کدام گروه را بهتر نواخت.

جواب روشن است؛امّا موجبی برای تأسف نیست.بعضی بهمان دلخوشند که از دهانهء تنگ کوزهء خویش بیاشامند؛بعضی دیگر تلاش می‏کنند که دریا را در آغوش گیرند و چه بسا که بسیاری از آنان غرق می‏شوند.نیما یکی از این غرق‏شدگان است‏ آنگاه نوبت به تاریخ می‏رسد که بگوید نامرد کیست و مرد کیست.

محمد علی اسلامی‏ندوشن‏ مجلهء یغما-مرگ نابهنگام نیما موجب تأسف است.گذشته از اینکه شاعری مبدع بود بسیار خلیق و نجیب بود.در یکی از انجمن‏ها ادبی بریاست مرحوم بهار،آقای دکتر حمیدی قصیده‏ای‏ در ذم ساخته‏بود و خواندن گرفت.خود نیما هم حضور داشت،وقتی باین بیت رسید در وصف‏ شعر نیما:

سه چیز هست داران وحشت و عجائب و حمق‏ سه چیز دران لفظ و وزن و معنا نیست

مرحوم بهار سخت برآشفت و اجازت نداد آن اشعار خوانده‏شود با اینکه خود نیما بخواندن تمام‏ قصیده موافقت داشت،و این نهایت درجهء نجابت است.

نیما عضو ادارهء نگارش وزارت فرهنگ بود.هنگامی که بنده حبیب یغمائی تصدی آن‏ اداره را داشتم،گاه‏گاه اتفاق ملاقات می‏افتاد،بسیار محجوب بود.

چند روز پیش دوست دانشمند آقای سید جعفر شهیدی می‏گفت که مرحوم نیما دفتر اشعار خود را بعنوان آقای دکتر معین استاد فرستاد و استدعا کرده که جناب دکتر بنظر و سلیقهء خود آن را چاپ کند،امید است اشعار آن مرحوم چاپ و مورد داوری اهل ادب و فن واقع شود.

یادی از داریوش رفیعی

بمناسبت یکمین سال درگذشت برادر ناکامم داریوش رفیعی‏ داریوش عزیز!یکسال است که این جهان فانی را پشت سرگذارده‏ای!آری یکسال زودگذر تو رفتی و همه ما را در فقدان ماتم زده ساختی،ای کاش میدانستی که ما در فراق تو چه اشک‏های‏ سوزانی از دیده فروریختیم! تو رفتی!ولی طنین دلنشین تو که از زوایای دلت سرچشمه میگرفت و بر دهانت جاری